

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۶)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۶)

فاروق ایزدی نیا

حکایت تحیات اربعه

دکتر یونس خان افروخته نوشته‌اند: در آن سنوات نغمه‌های شورانگیز و صحبت‌های فتنه‌آمیز در همه جای ایران در مراکز امری فراوان بود و چون محافل روحانی تشکیلات رسمی نداشت و مفسدین مذبذبین مانند دزد در کمین و منتظر بازار آشفته بودند لذا هر نغمه و هر صدایی بلند می‌شد پیرایه‌های عجیب و غریب می‌بستند و آشوبی بر پا می‌کردند من جمله یک نفر از اماء الرحمن، فائزه خانم؛ در مراجعت از ارض مقصود بر سبیل حکایت روایتی عنوان کرد، هیکل میثاق به مناسبتی یک روز فرمودند امروز، روز نمودت و جمودت نیست امروز، روز اعظم و هنگام ذکر الله اعظم است.

این کلمه و این خبر بگوش منافقین رسید فریاد و اوایلا، وامصیبتا! بلند شد و اذهان را مشوش و پریشان نمود و گفتند که طرفداران غصن اعظم اسم بهاء را از بین بردند، فردا امر بهاء را از بین خواهند برد پس در مقابل این زمزمه و غوغاء بعضی از احبّاء، که به اصطلاح تند رو و افراطی بودند، در مقام مخالفت با اهل بغضاء حرارتی به خرج داده این تکبیر را مقدم بر تکبیر الله اهی دانستند. برخی دیگر



ORIGINAL

صرفنظر نموده متجدد نشده طریقه اعتدال را از دست ندادند، لهذا علم اختلاف بلند شد. عرایض شکایت آمیز بسیار به حضور مبارک ارسال گشت. چون طرفین که متمسک به هر یک از کلمتین مبارکتین بودند هر دو مخلص و ثابت و نابت و مستقیم لهذا هر دو مورد عنایت و مرحمت واقع شدند و در جواب فرمودند که در ایام مبارک حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه تکبیرات اربعه نازل:- الله ابی - الله اعظم - الله اجمل - الله اکبر و در ایام مبارک جمال اقدس ابی بمناسبت اسم اعظم بهاءالله تکبیر الله ابی معمول گشت. باری این الواح و این عنایات در باره طرفین بر حرارت محبت و اشتیاق و انجذاب افزود اما اختلاف مرتفع نشد بلکه ثابتین علیرغم ناقضین گفتند پس حال که زمان طلوع شمس جمال غصن اعظم است، الله اعظم اولی و انب است خلاصه اختلاف کلمه اشتداد یافت مدت نه ماه به طول انجامید تا این که طرفین متفقاً رجاء و استدعا نمودند که یکی از این دو تکبیر را بالصراحه تصدیق فرمایند تا همگی به شکرانه این عنایت مجالس شادمانی بر پا کنند.

الحمد لله جواب صریح در تصریح الله ابی نازل، صلح و آشتی و محبت بر قرار و مجالس سرور و وجد منعقد گردید ناقضین و مذنبین مخذول و منکوب و مأیوس شدند، پیر کفتار به ذلت ابدی گرفتار و به کلی خانه نشین شد چند روزی پسرش حب الله در میدان تفتین و افساد قدم نهاد، او را هم اجل معلّق مهلت نداد و بعد ساحت امر از لوث وجود امثال آنان پاک و مطهر گردید و دوره شرارت ناقضین طهران در اینجا خاتمه یافت. (خاطرات نه ساله عکا، جناب یونس افروخته ص ۱۲۳-۱۲۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "در مسئله تحیت، این چهار تحیت از حضرت اعلی روحی له الفداست و مقصد از هر چهار جمال قدم روحی لاحبائه الفداست نه دون حضرتش * و اجراء هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجود نه * پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از دین الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود * و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید نمود * چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد * ولی الیوم بانگ ملاً اعلی الله ابی است و روح این عبد از این نداء مهتز * هر چند مقصود از الله اعظم نیز جمال قدم روحی لاحبائه الفداست * چه که او است اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم * اما این تحیت الله ابی کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر می نماید * ولی این اختلاف را بنوع بسیار خوشی بدون سرزنش احدی از میان بر دارید که مبدا اسباب احزان قلوب گردد و نفسی دیگری را ملامت نماید. الیوم باید احبای الهی در نهایت خضوع و خشوع و محویت و فنا و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند * هیچیک بر دیگری اعتراض نکنند و نجلتس نپسندد تا کل در ظل کلمهء میثاق «اخوان علی سرر متقابلین» زیست نمایند." (مکاتیب عبدالبهاء، جلد دوم، ص ۲۴۵-۲۴۶)

در کواکب الدرّیه موضوع عبودیت حضرت عبدالبهاء که سدّ راه اقتراهای ناقضین گشته بود توضیح داده شده است: "چون می دانست که عنقریب نغمه مخالف از برادران نامهربان بلند خواهد شد و حتی می دانست چه چیز را بهانه و دستاویز خواهند کرد و به چه طریق راه تفریق را خواهند گرفت، لهذا قبل از وقت جمیع طرق را مسدود فرمود به قسمی که حضرات از هر راهی خواستند وارد شوند سنگی سر راه خود دیدند و یا به تعبیر دیگر هر سنگی خواستند بر سر راه بهائیان اندازند و از تقرّب به عبدالبهاء منع سازند، راه دیگر را باز دیدند. حضرت عبدالبهاء پیش از آن که غنچه مراد آنها بشکند و گل های نوشکفته شان بازاری شود، قدغن فرمود که از عگا هر کس با ایران مراسله می نماید باید مکتوش به امضای ایشان برسد تا تعدّد مرکز حاصل نشود و امر به تفرقه و تشّت احباب متواصل نگردد. این اقدام سبب شد که مدّت خفیه کاری حضرات در القاء شبّهات کوتاه شده راز نهایی از پرده بیرون آمد. اوراق شبّهاتی که آنها ترتیب داده بودند به دست افتاد و از جمله آنها همین بود که غصن اعظم داعیه کرده و بهاء الله در کتاب اقدس فرموده است که هر کس قبل از هزار سال داعیه نماید کذاب و مفتری است. ولی چه سود که غصن اعظم قبل از وقت مدفّعی برای دفاع از این تیرمیا فرموده و ... از اوّلی که خامه حلّ و عقد را در دست گرفته خود را به عبودیت صرفه معرفی فرموده و به عبدالبهاء مشهور شده بود. لهذا آن سهم به خطا رفته اثری در اهل بهاء نمود ... خلاصه آنها اصرار داشتند که داعیه ای به مرکز میثاق الصاق کنند و آن حضرت از هر ذکرى که شائبه داعیه داشت بر کنار شده وصف عبودیت و ترویج امر بهاء را خریدار بود. حتی آن که در میان اتباع نزاعی بر سر کلمه الله ابهی و الله اعظم به هم رسیده در مجامع خود تحیّت الله اعظم را ترویج می نمودند و بعضی دیگر مخالف آن شده می گفتند دوره بهائی است و تحیّت ما کلمه الله ابهی است ... اگر غصن اعظم اندکی میل داعیه و خودبینی داشت بایست این سبقت احباب را در بروز اراده غنیمت شمرده و الله اعظم را تصدیق فرماید بلکه ممکن بود آب و تابی هم به آن داده که نقطه اولی قبلاً به اسم ابهی و اعظم هر دو اشاره نموده. ظهور ابهی گذشت و اینک دور اعظم است. ولی به عکس تصوّر، کلمه الله ابهی مضمی شد و حضرت عبدالبهاء نهایت کراهت و کدورت را در طی آثار خویش از این مذاکرات اظهار فرموده الواح بسیار شاهد این مقام است. باری، تقریر و تحریر آن حضرت چنان دلچسب احباء شد که هر چه پیشتر رفتند بیشتر راه ارادت و اطاعت گرفتند و آن حضرات هم، به اصطلاح مشهور، هر چه رشتند پنبه شد." (کواکب الدرّیه، ج 2، ص 29-31)

این حکایت را جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی از زاویه دیگری بیان می کنند چون خود ایشان هم در بخشی از این رویداد حضور داشتند. ایشان مرقوم داشته اند:

"چون تحیات در کتاب مستطاب بیان «الله اکبر» و «الله ابهی» و «الله اعظم» و «الله اجمل» بود و در ایام اشراق مالک ایام و انام حصر به «الله ابهی» شد، حباباً لهذا الاسم المبارک المهیمن علی العالمین و از حق منیع هم تصدیق و امضای فعلی ظاهر شد، احباب هم حباباً و خلوصاً فی مرکز میثاق الله و فرقا و تمیزاً بین ثابتین و ناقضین گفتند: تحیت بیان «الله اکبر» برای رجال و جوابش «الله اعظم» بود و برای ورقات «الله ابهی» و جوابش «الله اجمل» بود. و در ایام مبارک برای رجال و نساء الله کلّ منحصر به الله ابهی شد؛ کذلک در بیان در باب هفدهم از واحد خامس است: «فی ذکر الواجب فی کلّ شهر بآن یدکرالله فی کلّ یوم خمس و تسعین مرّة الله ابهی فی یوم الأوّل، الله اعظم فی الثانی» لذا تحیت را در یوم اشراق عبودیت مرکز میثاق الله «الله اعظم» قرار می دهیم. ولی غرض و نفسانیت بعضی سبب و علت اختلاف شد و فانی به دلایل شتی بر طرفین واضح و آشکار و ثابت نمود که حضرت من اراده الله راضی نخواهند شد به تبدیل «الله ابهی» به «الله اعظم» و البته الف البتّه [الله] ابهی را امضاء خواهند فرمود و شماها این مطلب را اختلاف ننمایید. هر نفسی در ورود «الله اعظم» یا «الله ابهی» فرمود در نهایت محبت و خلوص ارادت جوابش را «الله ابهی» یا «الله اعظم» بگوید و اختلاف را به اثتلاف تبدیل نماید و حکم صریح از صاحب امر صادر خواهد شد. و تا فانی طهران بود اختلاف برداشته شد.

و فانی از طهران به قزوین آمد. و بعد از ایامی وارد رشت شد. عازم عشق آباد و بادکوبه و ساحت اقدس بود. در رشت از مکاتیب و تعلیقه های احباب که فانی را شتم و لعن نموده اند معلوم شد نفسی را جمال اغوا می نماید که در مجالس اظهار می نماید فلانی را حضرت من اراده الله ماسواه فداه مخصوصاً امر فرمودند بیاید به طهران و تعظیم و توقیر جمال نماید و توهین و تحقیر مخالفین جمال کند. و او مأموریت خود را اولاً ستر نمود و ثانیاً توقیر جمال نمود که سهل است نهایت تحقیر نمود و در تزییع و تشنیع و فضاحتش کوشید. و مخالفین جمال را که مأمور توهین و نکوهش و سرزنشان بود حرمت و توقیر و تعظیم نمود. لذلک احباب از فانی رنجیدند و بیزار شدند و عرائض فانی را و نصایحش را به غرض و مرض حمل نمودند. و اختلاف "الله اعظم" و "الله ابهی" را در بین ثابتین به ردّ و تبری و بیزاری یکدیگر منجر شد. و حدیثی که از قبل در وصف فقهاء آخر الزمان است که از آنها فتنه ظاهر می شود و به آنها راجع می شود، مصداقش جمال ناقض ناعق شد. و این اختلاف و شقاق و نفاق را او به واسطه شخص بی غرض و مرضی روشن نمود و به ساحت اقدس طرفین شکایت نمودند و علت حزن و کدورت مبارک گردید بر حسب ظاهر. و حضرت فاضل فروغی روحی فداه مشرف بود. امرش فرمودند برود طهران و حکم "الله ابهی" را جاری کند و احباب را در این ذکر مبارک اعظم متفق نماید. حضرتش به قزوین رسید و قصد و عزمش به طهران رسید. از طهران به قزوین خبر دادند که حضرتش به طهران نرود و احباب طهران ملاقاتشان را نمی خواهند. از قزوین به ساحت اقدس به حضور مبارک من فی

قبضته از مة الامور و خیر الجمهور به عرض رسانیدند. در جواب تلغرافاً به ایادی امریه در طهران امر فرمودند: "حضرت فروغی را احترام و محبت نمایند و احباب را متحد و متفق نمایند" و حضرتش وارد طهران شد و اختلاف و کدورت به مراتب زیادتر شد به شأنی که جمیع ایادی و ایشان روحی فداهم عجز خود را از برداشتن اختلاف و بیم فساد بزرگی به ساحت اقدس عرض نمودند و ملتمس چاره و تبدیل این مرض مسری مهلک به صحت و حسن عاقبت شدند. لوح مبارک منیعی نازل شد و به کمال شفقت و عطوفت تحیت را به "الله ابی" حصر فرمودند. حضرت ادیب روحی فداه مرقوم فرموده بودند چون لوح مبارک وارد شد عموم احباب را خبر نمودیم که پاکتی از ساحت اقدس رسیده است و امر شده است در محضر عموم فدائیان مرکز میثاق الله و جمهور جانفشانان مرجع امر الله باز و قرائت شود. و همین قسم هم امر شده بود که احدی مضمون بیان مبارک را نمی دانست. و چون گشودند و تلاوت شد جمیع احباب روحی فداهم بدون اظهار احدی برخاستند و یکدیگر را در نهایت محبت و ملاطفت بوسیدند. به شأنی که دو صدا شنیده می شد: یکی صدای بوسابوس احباب و یکی شکستن کمر اهالی ادیانی که دینشان صرف تقلید و وهم و تعصب است. و از آن ساعت "الله ابی" مسلم و جاری و روح و نور و فرح و حبور اهل بهاء شد. این است قوت و قدرت و خلاقیت یگای بی همتای بنده پاسبان آستان اقدس ابی. و نفوسی که به فانی اعتراض نمودند و بیزاری جستند و نکوهش نمودند و هزار فحش نوشتند، فانی ملاحظه نمود که اگر به ذیل اغماض و ستر و محبت متشبث نشود و فی الجمله کدورت و رنجش از مراسلات و فحش های مکاتیبشان نماید البته منجر به لجاج و نفاق می شود و شاید سبب تشویش و تخدیش اذهانشان گردد و در ثبات و رسوخشان سستی و فتوری حاصل شود. لذا الله قصور و تقصیر و غفلت و ذلت و جهالت و خطا را به خود نسبت داده و از ایشان به کمال خضوع و محبت عفو و اغماض مسئلت نمود که شما باید به قوت امر الله و عطوفت مرکز میثاق الله وحده لاشریک له ناظر باشید نه به جهل و نادانی و غفلت فانی و هزار مثل فانی. و جوابشان را به معروف و محبت مقابل نمود و عرض کرد. (بهجت الصدور، حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی ص ۳۶۴-۳۶۶)

کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه

گاه در کتب مقدسه مشاهده می شود که نفوس انسانی به مخلوقات حیوانی تشبیه می شوند. این تشبیه دو گونه است. قسمی مثبت است که تشبیه به حیواناتی است که نزد انسان مطلوب واقع می شوند؛ از آن قبیل است بلبل، به علت صوت زیبا؛ هدهد که مظهر پیک است؛ دیک یا خروس که نمادی از اعلام ظهور شمس است. اما قسمت دیگر تشبیه به حیوانات موزیه است از قبیل افعی به علت اذیت و آزارش؛ انعام یا چارپایان به علت نبود عقل و خرد؛ دواب نیز به همان معنی است. البته در کتب ادبی

نیز می‌توان این گونه تشبیهات را مشاهده کرد که منطق الطیر عطار در زمره آنان است. در لغت نیز بعضاً مجازاً به این معنا آمده است. مثلاً گرگ به معنای بدجنس، درنده‌خو، بیرحم ذکر شده است (فرهنگ سخن، ذیل گرگ، معنای دوم). مار یا افعی نیز به معنی شخص مودی و بدجنس ذکر شده است (همان، ذیل مار، معنای دوم).

در برداشت‌های سطحی، یا با دید انتقادی، از این گونه بیانات و آیات گمان اهانت می‌رود. در حالی که ابداً در ساحت قدس الهی توهین به نفوس انسانی مطرح نیست. در آیات الهی مقام انسان بسیار متعالی محسوب شده و حتی به خود افراد انسان توصیه شده که قدر و مقام خویش را بدانند تا مبادا از مقام انسانیت ساقط شوند.

در این مقاله کوتاه سعی بر این است که علت استفاده از این عبارات بررسی شود. زیرا هرگز آیات الهی بدون علت و سبب عزّ نزول نیافته است.

مقام انسان

بی هیچ شک و شبهه‌ای مقام انسان بسیار متعالی است و آنچه در آسمان و زمین خلق شده از برای او بوده و هست تا در این عالم ترابی به کسب مقامات باقیه توفیق یابد و در زمان عروج از این عالم در کمال تنزیه و تقدیس باشد. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "اختیار فرموده در بین کلّ اشیاء سلسله انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از ابناء جنس کلّ حیوانات به حمد و مجد خود و حبّ و معرفت ذات مقدّس خود." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره 82، ص 68).

در کلام حضرت بهاءالله، "انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهور. شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضمیئه. مقامش اعلی‌المقام و آثارش مربی امکان." (کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص 400)

بنابراین، مقصود از خلقت کائنات انسان بوده تا به معرفت ذات الهی نائل گردد و معرفت ذات الهی مستلزم گذشتن از تمایلات نفسانی خویشتن و رسیدن به محویت تام است. تا از نفس فراغت حاصل نکند، امکان تقرب به ساحت الهی و نیل به عرفان او برایش میسر نخواهد بود. جمال قدم در لوح عبدالغنی می‌فرمایند، "الیوم یوم عجز و ابتهال است. نیستی بحت محبوب بوده و خواهد بود و هر نفسی به این مقام فائز شد، عندالله از اهل مدائن بقا محسوب است. بسا از نفوس که به کلمه‌ای از سلطان احدیه محروم و ممنوع مانده‌اند." (اخبار امری، سال 43، شماره 4، تیرماه 1343 شمسی)

تصریح حضرت بهاءالله در کتاب عهدی بر عظمت مقام انسان و تأکید ایشان در لوح اتحاد بر عظمت آن، مشروط به شرایطی است که آدمی باید رعایت کند تا به آن حد از تعالی برسد که امکان حصول معرفت فراهم آید. حتی عدول از انصاف می‌تواند انسان را از انسانیت خلع کند، "ای علی بگو به احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... من لا انصاف له لا انسانیه له." (اقتدارات، ص 4-293)

شرایطی که در کتاب عهدی و لوح اتحاد مطرح شده کاملاً گویا و واضح است. "مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 400) و در لوح اتحاد بر عزت انسان شهادت می‌دهند، "انسان عزیز است، چه که در کل آیه حق موجود. ولکن خود را علم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر." (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص 396)

بنابراین در آثار الهی هیچ شک و شبهه‌ای در عظمت مقام و عزت انسان وجود ندارد. اما حفظ این مقام در دست خود او است. حضرت بهاءالله در لوحی ضمن تصریح بر عظمت شأن و مقام انسان او را بر حذر می‌دارند که مبادا کاری کند که از آنچه که برای او مقدر شده ممنوع شود: "یا لیت ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسل الله ان لا تمنعکم انفسکم و أهوائکم عما قدر لکم." (اقتدارات، ص 217)

در این بیان مشهود است که انسان ممکن است با تبعیت از نفس و هوای خویش، که در بیان حق تنها دشمن انسان محسوب است (کتاب مبین، ص 390)، از مقام انسانیت، یعنی عرفان ذات الهی هبوط نماید.

علت این تشبیه

در سطور بعد به لوحی از حضرت عبداله‌اء استناد خواهد شد که به چه علت از این تشبیه استفاده می‌شود. ذیلاً بیانی از حضرت ربّ اعلی نقل می‌گردد. از پیش به بیان مبارک استناد شد که انسان را از میان کلّ اشیاء برای معرفت خویش برگزیده است. حال می‌فرمایند:

"سگان هر ظهور قبل اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد، حکم به لاشئ می‌فرماید. زیرا که وجود آنها خالق شده از برای محبت و معرفت ظاهر در ظهور و همین قدر که محتجب از این لطیفه ربّانیه و دقیقه الهیه شدند، حکم لاشئ در حق آنها جاری می‌گردد... تصور کن امروز که چه قدر ملل در فوق ارض

هستند و کلّ لا اله الا الله می گویند و ذکر نبیّ خود بعد از ذکر توحید می نمایند و در کتاب خود اوامر و نواهی نبیّ خود را عاملند و عندالله حکم سلسله انسان بر آنها نمی گردد و بعد هم الی آخر لا آخر له به همین نظر ناظر شو که در هر ظهور عرفان آن ظهور و مظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهی آن ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات ما لانهایه بعد که خداوند حیّ لم یزل متجلّی بوده و هست." (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلی، شماره 82، صفحات 69 الی 71).

حضرت عبدالبهاء درباره مقام و موقف انسان توضیحی می فرمایند که با نقل آن به این مختصر پایان داده می شود:

"انسان نوع ممتاز است. زیرا دارنده کالات جمیع اجناس است... کمال مخصوص دارد که کائنات سائره محروم از آند و آن کالات عقلیه است پس اشرف موجودات انسان است. انسان در نهایت رتبه جسمانیاتست و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت... جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال جنبه حیوانیت دارد و جنبه ملکیت... پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای شیطانیه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات است اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد... ما بین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضادّ و تخالف مثل نوع انسان نیست... جمیع کالات و فضائل صفت انسان است و جمیع رذائل صفت انسان... انسان آیت کبرای الهی است یعنی کتاب تکوین است زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظلّ تربیت مرئی حقیقی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی شود مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد جامع رذائل حیوانی شود مصدر شئون ظلمانی گردد." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل 64 [سد])

اولاد افاعی یا افعی زادگان

در کلام حق، بشر در جمیع قوا با حیوان شریک است و فقط روح انسانی و قوای عقلیه است که ما به الامتیاز او از حیوان است. این روح برای معرفت الهی خلق شده و در صورتی که به هدف از خلقتش نائل نشود، در همان حدّ حیوان باقی می ماند.

اولین تشبیه به حیوان را در آثار یحیی معمدانی مشاهده می کنیم که در کلامی خطاب به فریسیان و صدوقیان می فرماید، "ای افعی زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ اکنون ثمره

شایسته توبه بیاورید." (انجیل متی، باب 3، آیه 7) در این مقام یحیی تعمید دهنده صریحاً به آنها می گوید که در حدّ حیوان هستند زیرا درخت وجود آنها دارای ثمره نیکو نیست و آنها را وعده می دهد که، "هر درختی که ثمره نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود." (همان، آیه 10).

در جای دیگر مشاهده می کنیم حضرت مسیح نیز به کلامی مشابه تکلم می فرماید، "وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیاء را بنا می کنید... ای ماران و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد. لهذا الحال انبیاء و حکماء و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کالیس خود تازیانه زده از شهر به شهر خواهید راند." (انجیل متی، باب 23، آیات 29 الی 34)

در کلام حضرت مسیح نیز واکنش مردمان با فرستادگان خداوند است که آنها را تا حدّ حیوان تنزل می دهد و خلعت انسانیت را از آنها سلب می نماید.

حضرت بهاءالله نیز اصطلاح "اولاد افاعی" را به کار برده اند: "وعدۀ ظهورالله در این اراضی بوده. این است وادی قضا و ارض بیضاء و بقعۀ نورا. در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است. ولکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیرمقبول، به شأنی که در بعضی از مقامات به اولاد افاعی ذکر شده اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی به اعلی النداء ندا می نماید و کلّ را به غایة قصوی و ذروه علیا و افق اعلی می خواند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص 221).

در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل، "حق الیوم در ارض موعوده ظاهر و بر کرسی مذکور جالس. این ارضی است که به ارض مقدّسه در فرقان مذکور و همچنین در کتب قبل و ندای انبیاء در این پیدا مرتفع ولکن اهلش به اولاد افاعی مذکور و مسطور؛ و این مظلوم مابین این گروه جمیع احزاب را به حق جلّ جلاله دعوت می نماید. طوبی للفائزین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 373)

در کلام دیگر ظهور سرّ کلام حضرت مسیح را بیان می فرمایند: "در این کلمه حضرت روح تفکر نما. در مقام خطاب به مردمان می فرماید، «یا اولاد افاعی»." امروز سرّ آن کلمه مبارکه ظاهر شد. چه که بعد از ظهور و نزول آن هیکل نورانی از سماء مشیت ربّانی کلّ از او اعراض نمودند و به اوهامات خود تمسک جستند مگر نفوسی که به سمع و بصر حقیقی فائز شدند. اولئک اولیاءالله فی الأرض و حضروا تلقاء الوجه و طافوا عرشه العظیم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص 181)

بنابراین، کاملاً مشهود است تشبیه به حیوانی مانند افعی، نه از جهت اهانت به نفوس انسانی است، بلکه تنزل درجه آنها از مقام انسانیت و انهماک در نفسانیات است که آنها را از عرفان به آن مظهر ظهور الهی باز داشته و به مقام حیوانیت رسانده است.

چهارپایان یا انعام

اصطلاح "انعام" که جمع "نعم" و به معنی چهارپایان است در قرآن کریم نازل شده است. در سوره اعراف (7)، آیه 179 در شأن کسانی که دلهایی دارند که با آن در نمی‌یابند و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشه‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، می‌فرماید، "اولئک کالأنعام بل هم أضلّ. اولئک هم الغافلون." کاملاً مشهود است که علت اطلاق این کلام به آنها به علت غفلت آنها از ذات الهی است. آنها نه کلام حق را می‌شنوند و نه نور الهی را مشاهده می‌کنند.

در سوره فرقان (25) آیات 44 و 45 نیز آیه مشابهی در وصف کسانی عرّ نزول یافته که هوای نفس خود را بر معرفت الهی ترجیح داده‌اند: "أرأیت من اتّخذ إلهه هواه. أفأنت تكون علیه وکیلاً. أم تحسب أن اکثرهم یسمعون أو یعقلون. إن هم إلا کالأنعام، بل هم أضلّ سبیلاً." در اینجا به صراحت کلام می‌فرماید که اینگونه نفوس مُشرکند و فاقد عقل و گوش جهت درک کلام الهی و وصول به معرفت او. آنها مانند چارپایانند، بلکه گمراه‌تر از حیوان.

اما، خود قرآن شهادت داده که اگرچه خداوند انسان را به "احسن تقویم" خلق فرموده، اما به "اسفل سافلین" راجع فرموده است. این بیان به خوبی خلقت شریف انسان و آنچه را که خود او برای خویش انتخاب کرده نشان می‌دهد. زیرا کسانی را که به عرفان الهی نائل شده‌اند از این گروه مستثنی می‌فرماید و پاداشی بی کم و کاست و بی منت برای آنها مقدر می‌نماید: "لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم ثمّ ردّناه اسفل سافلین إلاّ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات أجر غیر ممنون." (سوره تین [95]، آیات 4-6)

حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرماید: "در میان کائنات ذی‌روح را اراده و اختیاری است حرکت و اکتسابی، حیوان در اسفل درجات ذی‌روح است ولی چون مؤید به عقل و هوش نه، اگر حرکتی مخالف نظم طبیعی نماید در این غرور معذور؛ زیرا به مقتضای طبیعت متحرک و اسیر غیر متمسک. اما انسان که اشرف کائنات ذی‌روح است و متحرک به اراده و مؤید به عقل و هوش، لذا باید در جمیع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم به‌غایت مقدوح و مذموم و بدترین نوع حیوان؛ «اولئک کالأنعام بل هم أضلّ سبیلاً». زیرا موهبت پروردگار را به هدر داده و

مانند شجره زقوم ثمر تلخ بار آورده. هیچ کائی از کائنات مواهب الهیه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی پایان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد. این است که در آیه مبارکه می‌فرماید «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و اگر از این دام رهائی یابد و از این درد صفائی گیرد مظهر «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» گردد و مطلع فیوضات شود و مشرق انوار «خلق الله آدم علی صورته و مثاله» گردد یعنی صورت رحمانیه شود و مظهر فیوضات ربانیه. (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 105)

تشبیه به جعل و خنزیر

انسان دارای قوه شامه نیرومندی است که نفحات الهی را از فواصل بعیده تشخیص می‌دهد. نمونه آن اویس قرنی است که از یمین رائحه طیبه ظهور الهی در مکه را استشمام کرد و به عرفان حضرت رسول اکرم نائل آمد. اما، کسانی که تابع نفس و هوای خویش می‌شوند، قوه تشخیص را از دست می‌دهند و به این علت است که حضرت بهاءالله در مقام سؤال از احباءالله به نام محمدرضا می‌فرماید، "هل رأیت بأنَّ الجعل یشاقُ إلى نفحات المسک؟" (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 84، ص 158). و در مقامی که انسان قوه تشخیص کوثر حیوان را دارد، خنزیر که مایل به خوردن فضولات است چگونه توان تشخیص آب حیات را خواهد داشت. دیگر بار سؤال است که مطرح می‌شود، "هل رأیت... الخنزیر یشرب من کوثر الحیوان." (همان). و سپس شهادت می‌دهند که اینان به جنس خود خو می‌کنند و اگر به نظر حقیقت در نفوس بشریه نگاه شود، البته حقیقت وجود آنها که اعراض از حق است دون انسان مشاهده شود (همان).

تشبیه به دواب

دواب در لغت جمع "دابه" به معنی چهارپا یا هر گونه جنبنده در ارض است. معین آن را به چهارپا و حیوان بارکش معنی کرده است.

این تشبیه در قرآن کریم ذکر شده است. در سوره انفال (آیات 21 و 22) خطاب به کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده‌اند می‌فرماید که مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم اما نمی‌شنوند. زیرا بدترین جنبندگان (یا حیوانات) نزد خداوند کسانی هستند که نمی‌شنوند و گنگند و درک نمی‌کنند: "لا تکنونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون. إنَّ شرَّ الدوابِّ عندالله الصمُّ البکم الذین لا یعقلون." جالب

است که در ادامه می‌فرماید اگر خداوند خیری در آنان سراغ داشت به آنان گوش شنوا می‌داد و اگر هم به آنان گوش شنوا داده بود باز هم اعراض می‌کردند.

کاملاً مشهود است که به چه علت این تشبیه صورت می‌گیرد و موضوع فقط در عدول آن نفوس از شرایط انسانیت است و بس. حضرت بهاءالله نیز خطاب به معرضین همین اصطلاح را به کار می‌برند، "یا ملأ المشرکین لو تفتخرون بایقاء اسمکم بین الدواب أو ذکرکم بین الأنعام، فافتخروا لأنّ شأنکم هذا و شأن الذینهم یتبعونکم من دون ینة و لا کتاب عزّ عظیم." (آثار قلم اعلیٰ، ج 4، ص 125) اگر مدار افتخار مشرکین به بقای اسم و ذکرشان بین "دواب و انعام" است، این در شأن آنها و پیروان آنها است که بدون هیچ دلیل و برهانی از آنها تبعیت می‌کنند. یعنی از عرفان الهی محرومند و به نفس خود راجعند.

تشبیه به ذئب و رقشا

در اصطلاحات دینی، مؤمنین به هر ظهور از آن جهت که باید در تحت حمایت شبان حقیقی باشند به "اغنام" تشبیه می‌شوند که محتاج حمایت الهی هستند تا مورد هجوم گرگها (ذئاب) واقع نشوند. فی‌المثل در انجیل جلیل می‌خوانیم که حضرت مسیح خود را شبان و پیروان را گوسفندان نامید. موقعی که زمان شهادت ایشان نزدیک شد به حواریون فرمود، "همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنان که مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند." (انجیل متی، باب 26، آیه 31). زمانی که آن حضرت حواریون را برای هدایت خلق فرستاد، بنی اسرائیل را گوسفندان گم شده خواند، "این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیت کرده گفت، از راه امّتها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید. بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید." (همان، باب 10، آیه 6-5). در همین مقام است که مخالفانش را "گرگ" می‌نامد، "هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم." (همان، آیه 16) حضرت مسیح مأموریت الهی خود را جمع کردن گوسفندان گم شده اسرائیل اعلام فرمود، "فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل." (همان، باب 15، آیه 24)

این اصطلاح در آثار حضرت بهاءالله نیز به کار رفته است. در این میان آن که به قتل و غارت اغنام الهی پردازد، طبق همین بیان حضرت مسیح که در بالا ذکر شد، گرگ است که در آثار الهی با اصطلاح "ذئب" از آنها یاد شده است.

در کتاب مستطاب اقدس (بند 91) خطاب به ارض طاء می‌فرمایند، "لَوْ شَاءَ يَبَارِكُ سِرِّكَ بِالَّذِي يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَيَجْمَعُ اغْنَامَ اللَّهِ الَّتِي تَفَرَّقَتْ مِنَ الذَّنَابِ، إِنَّهُ يُوَاجِهُ أَهْلَ الْبِهَاءِ بِالْفَرْحِ وَالْإِنْبِسَاطِ. أَلَا إِنَّهُ مِنْ جَوْهَرِ الْخَلْقِ لَدَى الْحَقِّ عَلَيْهِ بِهَاءُ اللَّهِ وَبِهَاءُ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ فِي كُلِّ حِينٍ."

بنابراین، فرد عادلی که خداوند بر کرسی حکومت ارض طاء بنشانند که اغنام الهی را از گرگان حفظ نماید، او مورد استقبال اهل بهاء قرار گرفته نزد حق از جواهر خلق محسوب است. در اینجا کاملاً معنای "ذئب" معلوم است و هیچ ارتباطی با اهانت به کسی ندارد. هر نفسی که به تبعیت از نفس و هوای خود به اغنام الهی حمله ببرد و آنها را مورد ضرب و شتم و قتل و غارت قرار دهد در حکم "ذئب" است.

زمانی که در یزد به قتل عام بهائیان پرداختند و سپس به جشن و پایکوبی پرداختند، حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب آقا علی احمد از احبای آن دیار چنین فرمودند:

"هُوَ الْمَشْرِقُ مِنَ افْقِ الْبَيَانِ ... إِنَّ الذَّنْبَ يَعْوِي فِي أَرْضِ الْيَأْسِ وَيُنُوحُ فِيهَا الْمُقْرَبُونَ بِمَا وَرَدَ عَلَى أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَآمِنَائِهِ. لِعَمْرٍ اللَّهُ كَرِجْ هَيْ هَيْ عَالَمِ يَوْسُفَ هَيْ حَقِيقَتِي رَا دَرِيدِنْدِ وَ سَر بَرِيدِنْدِ. آيَا عَدْلُ الْهَيْ اَيْنِ ظَلَمَ رَا قَبُولِ فَرْمَايِدْ؟ لَا وَنَفْسِهِ الْحَقِّ سَوْفَ يَأْخُذُ الظَّالِمِينَ بِقَهْرٍ مِنْ عِنْدِهِ...". (بيضاء نورا، تأليف دكتور وحيد رافعي، ص 28)

موقعی که شیخ محمدباقر خون محبوب الشهداء و سلطان الشهداء را ریخت و سلطان ایران هیچ اعتراضی به این ظلم و ستم نکرد، حضرت بهاءالله عدل او را مورد انتقاد قرار دادند: "أَنَا سَمِعْنَا بِأَنَّ مَمَالِكَ الْإِيرَانِ تَزَيَّنَتْ بِطَرَازِ الْعَدْلِ. فَلَهَا تَفَرَّسْنَا وَجَدْنَاهَا مُطَالِعَ الظُّلْمِ وَ مَشَارِقَ الْإِعْتِسَافِ". (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی، ص 157)

در اینجا ذئاب را به کسانی تعبیر می‌فرمایند که صراط الهی را رها کردند و بدون هیچ دلیل و برهانی طریقی را که شیخ محمدباقر در پیش گرفت تبعیت نمودند. در همین جا است که سلطان را به علت ترس از سر و صدای "ذئاب" سرزنش فرمودند: "هَلِ السُّلْطَانُ اطَّلَعَ وَ غَضَّ الطَّرْفَ عَنْ فَعْلِكَ أَمْ اخَذَهُ الرَّعْبُ بِمَا عَوَتْ شَرِزْمَةٌ مِنَ الذَّنَابِ الَّذِينَ نَبَذُوا صِرَاطَ اللَّهِ وَرَاءَهُمْ وَ اخَذُوا سَبِيلَكَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَ لَا كِتَابٍ". (همان)

در وقایع ارض صاد، شیخ محمدباقر که اقدام به قتل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء نمود از این لقب برخوردار گشت و در لوح مبارک برهان تصریح شد. (همان، ص 158) جالب است که در لوحی او را با گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند که یوسف را دریده است مقایسه کرده اولی را مبرا از این تهمت و دومی را سزاوار این عنوان می‌دانند، "یا ایها الذئب إن الرسول یسئلك عن ابنه. این یوسف الرسول و این قره عین البتول. تالله قد وقع الإقتراء علی الذئب الأول و هذا الذئب أكل ابن الرسول أمام وجوه الغافلین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 466)

در همین لوح مبارک برهان، میر سید محمدحسین، امام جمعه اصفهان، که در وقوع شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء با شیخ محمدباقر هم‌دست بود، به "رقشاء" (مار گزنده) ملقب شد و حضرت بهاءالله از او سؤال فرمودند، "انصفی یا ایها الرقشاء بأی جرم لدغت ابنا الرسول و نهبت أموالهم." (همان، ص 158). در لوح دیگری می‌فرمایند که حضرت فاطمه سراغ فرزندان را از رقشاء می‌گیرد و او را به علت غره شدنش سرزنش می‌فرمایند، "قل یا ایها الرقشاء إن البتول تسئلك عن بناتها، بین ما أفیت علیهن... قد غرت الرقشاء بما رأت نفسها إمام الذین كفروا بالله رب العالمین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 466)

تشبیه به کفتار

جمال بروجردی، به علت غرور و نخوت خود از اوج اسم‌اللهی سقوط کرد و پی‌ناقصین گرفت تا مگر به جیفهٔ دنیوی برسد و مقام و منصبی بیابد و شروع به تخدیش اذهان کرد و نفوسی را فریب داد و در طریق نقض قرار داد و مخاطب لوح مبارک اشراقات را از صراط مستقیم منحرف ساخت و از محبت به مرکز میثاق الهی باز داشت. در واقع کسانی که از مائدهٔ آسمانی روی برگردانند و به آنچه در این دنیای دون نالایق است و قابل اعتنا برای ثابتین بر میثاق نیست روی آورد، مردارخوار است چه که آنچه را که ثابتین از آن روی برگردانند پذیرفت و بدان اقبال کرد و این صفت را به کفتار تشبیه کرده‌اند که چون شیران بیشه به شکار پردازند و بهترین بخش شکار را میل کنند، مابقی را بگذارند تا کفتاران بخورند. در اینجا نه قصدی بر توهین است و نه تحقیر. بلکه تشبیه است و بس. برای مثال به چند بیان مرکز میثاق استناد می‌شود:

"این مغرور را گمان چنان است که اگر ظلمت را نور گوید بی‌خردان اذعان نمایند و اگر صرف نور را لیل دیجور نامد بی‌هوشان باور کنند. شخص واحد را اگر دمی به الوهیت ستاید کل قبول کنند و در نفس دیگر نسبت زندقه دهد جمیع اعتراف کنند. نفسی را اگر روزی به شیطانی و محرومی از فیض

آسمانی مذمت کند عموم «هذا هو الحق المبين» گویند و اگر در روز دیگر همان شخص را به جوهر رحمانی زبان ستایش گشاید کل پذیرفته ندای «هذا هو القول الصحيح» بر آرند. چنانچه به مرکز نقض به خط خویش نوشته و الآن موجود که یک سجده کن و خود را و عالمی را راحت نما؛ و همچنین در حق مرکز نقض در مکتوب دیگر نوشته و الآن موجود که ده سال قبل از صعود، من به جناب حاجی محمدحسین کاشی گفتم این شخص سراب است نه آب؛ ابداً چیزی نیست و این قبل از نقض عهدش بود. دیگر حال معلوم است که چه سان است؛ این گفتار آن پیر گفتار است از پیش. حال، لسان ستایش گشوده و به پرستش برخاسته و او را کوکب لامع دانسته و سرایش را «هذا بارد و شراب» دانسته و شعله میثاق را لیلۀ ظلها گفته و مه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته و حال آن که به خطش موجود که اقرار به الوهیت کرده و به صفت ربوبیت ستایش نموده «ز چه رو الست بر بکم زنی؛ بزنی که بلی بلی» گفته. ولکن هیکل پیمان این خطاب و گفتار او را قبول نموده و امر نموده که به عنوان عبودیت مخاطب گردد. (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 13، ص 206-207 / مجموعه شماره 88، ص 278)

در لوح دیگر آمده است، "هو الأبهی ای ثابت بر پیمان سبحان الله چه سرّیست يك صدف در آغوش خویش در و خرف پرورش داده؛ يك معدن ذهب ابریز و نحاس ناچیز تربیت نموده بر وجود به مثابه صدف است؛ چون تو گوهر هر آبداری پرورده و چون پیر گفتار خرف بی مقداری آشکار کرده. این آیت هدی و آن نحوست کبری؛ این سراج منور و آن ظلام مجسم. این ماء معین و آن بئر سحیّین؛ این بلبل باغ و آن ننگ زاغ و کلاغ؛ این نغمه یا بهاء الأبهی بلند نماید و توجه به ملاء اعلی کند و آن نعره «این الطبقات السفلی» بر آرد؛ این نور بدیع طلبد آن خسران مبین جوید؛ این محرم راز شود و آن محروم از فضل بی نیاز؛ این وجه مانوس گشاید و آن ترقی معکوس کند و با شمائل منحوس جلوه طاوسی خواهد. دیگر نداند که شغال بد پوز هر چند در خم رنگ درنگ نماید شهپر طاوسی نگشاید و صیحه خروس فردوس نماید و رندان الهی اسیر پوست رنگین نشوند بلکه جلوه روحانی جویند و نغمه رحمانی و عليك البهاء ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 72، ص 25-26)

در لوح دیگر آمده است، "هو الله ای بنده بهاء یاران را شاطری نه چون پیر گفتار بار خاطر. سبحان الله وجودش اثقل از کوه ابوقیس است و گران تر از جلود صخر در وادی قیس. ولی تو چون شمیم صبح خفیف الرّوحی و چون هوای لطیف سبب فتوح و شروح. این از مواهب الهیه است که ترا به این مقام رسانده. پس شب و روز شکر خدا کن و ستایش ملکوت ابهی. و البهاء عليك. ع" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 72، ص 98)

کلام آخر

همانطور که ملحوظ افتاد، به کار بردن تمثیل حیوانات در آثار الهی در هر دور صرفاً به علت توجه به معنای مفهومی آن بوده و ابداً موضوع توهین در کار نبوده است. این معنی را در واژه "شیطان" نیز می‌توان مشاهده کرد که همواره تصور می‌شد وجودی است که در مقابل ذات الوهیت قیام کرده و از فرمان او سرپیچی نموده است. مثلاً در کلام حضرت مسیح (انجیل متی، باب 16، آیه 23) خطاب به پطرس، که اول من آمن به ایشان است، این لفظ را مشاهده می‌کنیم که فرمود، "دور شو از من ای شیطان؛ زیرا که باعث لغزش من می‌باشی. زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی؛" در حالی که می‌دانیم پطرس همان کسی است که حضرت مسیح (همان مأخذ، آیه 18) به او فرمود، "ترا می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت."

بنابراین، شیطان نیز به آن معنی که در ادوار سالفه تصور می‌شد وجود ندارد و در واقع نفس انسان است که در مقابل اراده الهی مقاومت می‌کند و سعی دارد در مقابل مقام انسانیت این اشرف مخلوقات قد علم کند و او را از معرفت الهی باز دارد. شیطان در واقع همان گرگ یا رقصاء یا افعی مکنون در وجود انسان است. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به سید مهدی گلپایگانی در معنای "شیطان" که، طبق مندرجات انجیل، قصد فریب دادن حضرت مسیح را داشت می‌فرمایند:

"مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را به رذائل اخلاق تشویق می‌نماید. از جمله منازعه بقا و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاربه که منبعث از عالم طبیعت است. یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس اماره تعبیر شده. پس مقصد از عبارت انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر موافقت نمود. به سبب این قوای طبیعی تمکن تام در عالم طبیعت نماید... نورانیت حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد و هواجس طبیعت را رد نمود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 278)

عقبات ثلاثه مذکور در لوح مبارک نصیر

واژه عقبه

عقبه در لغت "راه دشوار در کوه"، "بلندی بلند و سخت"، "راهی که در قسمت‌های بالای کوه باشد" و "گردنه" معنی شده است. این معنا فی نفسه گویای آن است که مقصد عظیم است و کسانی که در عقبات صعبه گرفتار می‌شوند، بخش‌هایی از راه را طی کرده و به مقصد نزدیک شده‌اند، اما دچار گردنه‌های صعب‌العبوری گشته‌اند که آنها را از رسیدن به مقصود باز داشته است. در واقع، هرچه آدمی به مقصد، یعنی قلّه کوه، نزدیک‌تر شود با عقبات صعب‌تری مواجه گردد که اگر متزلزل شود ممکن است او را از وصول به مقصد منع کند.

در آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء به بعضی موارد اشاره شده است. مثلاً در لوحی از قلم اعلی مذکور، "بعضی از اهل فرقان و بیان که در عقبه و قوف و یا عقبه ارتیاب و امثال آن توقف نموده‌اند، این نظر به توهماتی است که از قبل مابین قوم بوده. بگوای عباد، امروز روزی است که باید خرق جمیع احجاب نمایید و جمیع اوهام را محو کنید و به کمال اقبال به افق جمال قلباً توجه نمایید..." (اقتدارات، ص 170-171)

این بیان حضرت عبدالبهاء کاملاً معنای "عقبه" را توضیح می‌دهد، "باید در امور نظر به نتیجه کرد نه مبادی. هر امر مهمی در وجود در ابتدا نهایت مشقت و بلا است و در انتها موهبت کبری. پس باید به عواقب امور و شئون نظر نمود. مقصد این است هرچند عقبه کبری طی نمودید، ولیکن به نتایج مستحسنة رسیدید..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 274). عقبات ثلاثه عبارتند است:

عقبه سؤال

حضرت اعلی در آثار مبارک که خود اشارت ظریفی دارند که از من یتظهره الله سؤال نکنید زیرا او هر آنچه را که لازم باشد بیان خواهد کرد.¹ این موضوع در کتاب اقدس، بند 126، مطرح شده اما حضرت بهاء‌الله اجازه سؤال کردن داده‌اند مشروط بر آن که به آنچه در ادوار سابق از مظاهر ظهور پرسیده می‌شد نپردازند. بلکه آنچه که در امر الهی مفید می‌تواند باشد سؤال کنند. معمولاً در ادوار سابقه سؤال از معجزات می‌کردند (نگاه کنید به تقریرات درباره کتاب اقدس، ص 280) و به این وسیله اسباب زحمت مظهر ظهور را فراهم می‌نمودند.

¹ در کتاب بیان فارسی چنین مذکور، "سؤال عمن یتظهره الله جائز نیست إلا از آنچه لایق به او است. زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است... اگر در امکان فضلی هست، از شیخ جود او است و اگر شیئی هست به شیئیت او است..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 70)

بر این مبنا حضرت بهاءالله مکرراً در آثار خود بیان فرموده‌اند که، "لیس الیوم یوم السّؤال"² و می‌فرمایند که باید پطرس را سرمشق قرار داد که بدون هیچگونه سؤالی دعوت حضرت مسیح را لبیک گفت و از ایشان پیروی کرد.³ بدین لحاظ می‌فرمایند از آنجا که غنی متعال با عظمتی که آسمانها و زمین را احاطه کرده ظهور فرموده، اگر به قلوب نورانی به حضرتش توجه کنید هرآینه همان را خواهید یافت که حضرت محمد در شب معراج یافت. شاید علت نهی از سؤال آن باشد که بشارات به ظهور مبارک آنقدر واضح و صریح است که لزومی به سؤال باقی نمی‌ماند. حضرت بهاءالله در لوحی اشارتی دارند که هر کس ندای الهی را شنید باید اقبال نماید و شهادت دهد که، "بظهورک ظهر ما کان مکتوباً فی کتب‌الله و مسطوراً فی صحف المرسلین." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص 109؛ طبع ثانی، ص 65)

موضوع دیگر، تقاضای حجت و برهان است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در این ظهور کلّ آیات قدرتیّه و حجج باهره و آیات بدیعه و ظهورات عظیمه و شؤونات الهیّه ظاهر شده. کلّ ذلک فضلاً من لدنا علی الخلاق اجمعین."⁴ و در کتاب بدیع می‌فرمایند، "لازال اصل حجت آیات الهی بوده ولیکن از این ظهور اعظم من دون آیات، ظاهر شده آنچه از اتیان به مثلش کلّ عاجز بوده و خواهند بود."⁵

بدین لحاظ، حضرت بهاءالله راهی پیش پای ما می‌گذارند که در عقبه سؤال متوقف نمانیم. در لوحی نازل، "یا ایها السائل، امروز نور ناطق و نار متکلم و خورشید حقیقی مشرق. جهد نما شاید فائز شوی به آنچه سزاوار یوم‌الله است. اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمایی، خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی. حق مقدّس است از ظنون و اوهام و مشیّت و اراده انام. با علم یفعل ما یشاء و رایة یحکم ما یرید آمده. حجت و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر فرموده...". (اشراقات، ص 276)

² مجموعه الواح طبع مصر، ص 331 / لثالی الحکمة، ج 2، ص 203 / لثالی الحکمة، ج 3، ص 140

³ آثار قلم اعلی، ج 1، ص 446 "اذا سمعت نداء ربک قل لبیک یا محبوب العالمین؛ فانظر فی پطرس انه اجاب مولاه قبل السّؤال و اتبع الروح بیقین مبین."

⁴ مائده آسمانی، ج 4، ص 93

⁵ کتاب بدیع، ص 273

از آن گذشته، جمال مبارک تصریح دارند که هر آنچه سؤال می‌شود از قبل جوابش نازل شده است: "آنچه سؤال شده و می‌شود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل." (مجموعه الواح مبارک، طبع مصر، ص 334)

ضمناً جمال قدم انتظار دارند که احبای الهی با تفحص و تجسس در آثار مبارک، خودشان بتوانند جواب سؤالات را بدهند: "ای دوستان من، شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه قطره‌ای از کوثر معانی رحمانی چکیده؛ به بازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئله جواب‌های محکمه متقنه ظاهر شود. در این ظهور اعظم باید کلّ به علوم و حکم ظاهر شوید. چه کلّ بریه، بل کلّ اشیاء، از هبوب لواحق الهیه در این ایام لاشبیه علی قدرها حامل فیوضات ربّانیه شده‌اند. در گیاهب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره مکنونه نازل. انشاءالله به بصر الهی در کلماتش نظر فرمایید لتعرف ما أردت." (اقتدارات، ص 100)

عقبه حیرت

سرگردانی انسان است در صنع الهی. گاه همین حیرت مانع و رادعی از ادامه طی طریق تا وصول به مقصود می‌شود که جمال معبود فرمود، "این صرصر حیرت چه درخت‌های معانی را که از پا انداخت و چه نفوس‌ها را که از نفس برانداخت. زیرا که این وادی سالک را در انقلاب آورد." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 33)

اما، همین حیرت می‌تواند سالک را به مقصود برساند. این بستگی به خود فرد دارد که آیا اجازه دهد عقبه حیرت او را از پیشرفت باز دارد یا به پیش سوق دهد. زیرا آنچه که مایه حیرت است نفس تجلیات الهی است. شخصی به حضرت بهاءالله عرض کرد که در حیرت مانده است. به او فرمودند، "حیرت در مقامی محبوب و مقبول است. چنانچه صدر اصفیا، روح ما سواه فداه، فرموده، «ربّ زدنی فیک تحیراً» چه که حیرت در این مقام از مشاهده انوار تجلیات محبوب دست می‌دهد. این است که گفته‌اند، «و ما أحترتُ حتی أحترتُ حبیبک مذهباً... فوا حیرتی إن لم تکن فیک حیرتی.»... امید است از حیرتی که ذکر نمودید به اعانت الهی بیرون آئید و به رضوان قدس مکاشفه و شهود در آئید و در مدینه یقین و اطمینان وارد شوید؛ والسلام." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 361)

در توضیح بیت فوق، که از آثار ابن فارض است، سعیدالدین سعید فرغانی می‌نویسد، "می‌گوید که من با سر و سامان بودم و از سرگشتگی و حیرت خبر نداشتم تا آنگاه که عشق و دوست داشتن من مر حضرت ترا اختیار کردم و دین و مذهب خود ساختم - ظاهراً و باطناً. و حینئذ دانستم که عیش و سر

و سامان در این حیرت و سرگردانی عشق است که اگر این حضرت عشق تو نبودی، ای بسا سرگردانیا که من خواستم کشیدن به واسطه وقوع در بُوادیِ اهوای مختلف." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، دکتر وحید رافتی، ص 120)

بنابراین، حیرت دو جنبه دارد؛ یا سالک را از ادامه راه باز می‌دارد یا برعکس او را به پیش رفتن تشویق می‌کند که فرمودند، "... در بحرهای عظمت غوطه می‌خورد و در هر آن بر حیرتش می‌افزاید. گاهی هیکل غنا را نفس فقر می‌بیند و جوهر استغنا را صرف عجز؛ گاهی محو جمال ذوالجلال می‌شود و گاهی از وجود خود بیزار... لیکن این ظهورات در نظر واصل بسیار محبوب و مرغوب است و در هر آن عالم بدیعی و خلق جدیدی مشاهده کند و حیرت بر حیرت افزاید؛ محو صنع جدید سلطان احدیه شود" (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 33)

عقبه اسماء

یکی از صعب‌العبورترین عقبات همین عقبه اسماء است. چه بسا نفوسی که از بسیاری از موانع و موارد عبور کرده و در عقبه اسماء گرفتار شده‌اند. بیان معروفی از حضرت بهاء‌الله است که فاصله بین آدمی و خدایش را نردبانی می‌دانند که سه پله دارد. پله اول دنیا و زُخرف آن است که با انقطاع از آن توان عبور کرد. پله دوم آخرت و ما قُدّر فیها است. و آن معامله با خدا است؛ یعنی من طبق اوامر تو رفتار کنم و تو در عوض به من بهشت را بدهی. اما جمال مبارک می‌خواهند که فقط عشق الهی سبب اجرای اوامر و خودداری از ارتکاب مناهی شود نه طمع بهشت. حضرت ربّ اعلی فرمودند، "عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییر در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد همچنین. زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده. و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی‌شود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و به رجاء آن عبادت کنی، شریک گردانیده‌ای خلق خدا را با او... آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلاخوف از نار و رجاء در جنت." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 52)

از این دو پله که بگذریم، می‌رسیم به "اسماء و ملکوتها." اگرچه حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "یا اهل البهائ لا تعطلوا أنفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمر السحاب و کذلک ینبغی لعبادنا المقربین،" (مائده آسمانی، ج 4، ص 26 / ج 8، ص 120) اما عبور از آن بس دشوار است.

در ادامه این بیان است که می‌فرمایند، "و الَّذِي يَمُرُّ وَيَكُونُ ثَابِتًا فِي حَيٍّ، لَوْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى الْفَوْقِ لِيَشْهَدُ
مَلَكُوتِي وَيَسْمَعُ نِعْمَاتِي وَيَكُونُ مِنَ الْفَائِزِينَ." (امر و خالق، ج 2، ص 446 (طبع طهران)، ص 169
(طبع آلمان))

و این فی نفسه گویای آن است که حتی بعد از وصول به این مرتبه، باز هم امکان لغزش وجود دارد و
باید سالک سعی کند در این مقام ثابت و راسخ باقی بماند در این صورت است که وارد ملکوت و
رضوان می‌شود.

و اما اسماء در بیان حضرت بهاء‌الله عبارت از قیص است. یعنی این اسم به هر کسی، بدون مشورت با
آن فرد، به او اعطاء می‌شود. اگر به آن متصف شد، هر آن بر قدر و مقامش افزوده می‌شود؛ اما اگر به
آن اسم غرّه شد، بدون آن که با او مشورت شود، از مقامش ساقط می‌شود و آن اسم بی‌مسما
می‌گردد. این همان مرحله خطیر است که عبور از آن به سهولت صورت نگیرد. جمال مبارک در لوح
رضوان‌العدل می‌فرمایند، "إِنَّ الْأَسْمَاءَ هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْأَثْوَابِ. نَزِينَ بِهَا مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُرِيدِينَ وَنَنْزِعُ عَنْ
نَشَاءِ أَمْرًا مِنْ لَدُنَّا وَ أَنَا الْمُقْتَدِرُ الْحَاكِمُ الْعَلِيمُ وَ لَانْشَاورَ عِبَادِنَا فِي الْإِنْتِزَاعِ كَمَا مَاشَاورِنَاهُمْ حِينَ الْإِعْطَاءِ."
(آثار قلم اعلی، ج 4، طبع طهران، ص 247. (مضمون: اسم مانند لباس است هر کس را بخواهیم بی آن
که با او مشورت کنیم این لباس را به او می‌پوشانیم و هر وقت هم بخواهیم از او پس می‌گیریم و هیچ
مشورتی هم با او نمی‌کنیم.)

اما اگر کسی عرف یزدان به مشامش برسد و به خود غرّه نشود و از حدّ خود، که عبودیت صرفه
محضه است، تجاوز نکند شأن او آنقدر افزایش یابد که شمس عنایت پروردگارش بر او بتابد و به نردبان
انقطاع به مقامی رسد که جز از موجدش سخن نگوید و جز به اذن او کلامی بر زبان نراند و جز به اراده
او حرکت نکند. (همان)

وقتی میرزا یحیی برخوردار از اسمی از اسماء الهی می‌گردد و غرّه می‌شود، از مقام خود ساقط می‌گردد.⁶ با آن که به او هشدار می‌دهند که مبدا اسم سبب غفلت او شود، "ایاک أن لا تحتجب عما أعطیناک من ملکوت الأسماء؛ لأنّها قد خلقت بأمر من عندنا وإنا کما علی کلّ شیءٍ لمن الأمرین." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 173)

بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله می‌فرمایند مبدا به اسماء غرّه شوید و از موجد اسماء باز مانید: "أن یا اسمناً المرسل و مظاهره إنا عزّزناکم و أرفعناکم وجعلناکم مظاهرنا فی ملکوت الأسماء. ایّاکم أن لا یغزّکم شیءٌ عن بارئکم و لا یجبنکم ارتفاع ذکرکم عن موجدکم." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 315)

مورد دیگر در خصوص اسماء، تمسک به بعضی اسماء و اعراض از موجد آن است. این نیز از موارد بسیار خطیر است. مانند تمسک به "خاتم النبیین" و اعراض از "رب العالمین" است. بدین لحاظ حضرت بهاء الله تکلیف اسمائی را که ممکن است سبب توقّف ناس شود روشن فرمودند و تصریح کردند که اسمائی از قبیل نبی، رسول، امام، وصی و امثالهم در این ظهور به کلی محلّی از اعراب ندارند و تمسک به آنها سبب و علت محرومیت سالک خواهد شد. در سوره الهیکل نازل، "کما تشهدون فی تلک الاّیام من الذینهم کفروا و أشکوا، تمسکوا باسم من الأسماء، ثمّ عن موجه یكون من المحتجبین." (آثار قلم اعلی، ج 4، طبع طهران، ص 293 / مضمون: همانطور که در آن روزها مشاهده می‌کنید کسانی را که کافر و مشرک شده به اسمی از اسماء متمسک گردند و از موجد اسماء محتجب مانده.)

⁶ "و فی تلک الاّیام بعثنا کلّ الاوهام علی هیکل بشرٍ و زیناه بقمیص اسم من اسمائنا ثمّ اشتهرنا ذکره بین العباد و کذلک کما فاعلین. فلما استکبر علی الله ربّه و حارب معه و جادل به نزعنا عنه ثوب الاسماء و اشهدناه ککف من الطین." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 175) این معنی در سوره الهیکل نیز تصریح شده است. نگاه کنید به آثار قلم اعلی، ج 1، ص 8: "إنا اصطفینا من إخواننا أحداً و رشّنا علیه من طمطام بحر العلم رشحاً ثمّ البسناه قمیص اسم من الأسماء و رفعناه إلی المقام الذی قام الكلّ علی ثناء نفسه و حفظناه عن ضرّ کلّ ذی ضرّ علی شأنٍ یعجزه عنه القادرون و کما وحدة فی مقابلة اهل السموات و الأرض فی ایام کلّ العباد قاموا علی قتلی و کما بینهم ناطقاً بذكر الله و ثنائه... إنّ أخی لما رأى الأمر ارتفع وجد فی نفسه کبراً و غروراً إذا خرج عن خلف الأستار و حارب بنفسی و جادل بآیادی و کذب برهانی و مجد آثاری..."

برای مشخص شدن معانی این قبیل اسماء به بیانات جمال ابهی متوسل می شویم که فرمودند، "إِنَّ النَّبِيَّ مَنْ أَخْبَرَ النَّاسَ بِهَذَا النَّبَأِ الْأَقْوَمِ الْأَقْدَمِ الْقَدِيمِ وَالرَّسُولَ مَنْ بَلَغَ رِسَالَاتِي وَهَدَى الَّذِينَ ضَلُّوا السَّبِيلَ وَالْإِمَامَ مَنْ قَامَ أَمَامَ وَجْهِ بَخْضُوعٍ مَبِينٍ وَالْوَلِيَّ مَنْ أَسْتَحْصَنَ فِي حِصْنٍ وَلَايَتِي الْحَكْمَ الْمَتِينِ وَالْوَصِيَّ مَنْ وَصَّى النَّاسَ بِمَا أَتَاهُ فِي لَوْحِ حَفِيظٍ." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 244 / همچنین نگاه کنید به مائدة آسمانی، ج 7، ص 206 و نیز کتاب بدیع، ص 409-410).

به این ترتیب، هر آن کس که به این اسماء متمسک شده از موجد آن غفلت جوید، او نیز در عقبه اسماء متوقف مانده و از وصول به مقصود باز مانده و خود را از ورود به رضوان قدس الهی و ملکوت ربّانی محروم کرده است.